

شعر معاصر ایران

-۶-

از این گذشته قصیده ادیب الممالک فراہانی در حادثہ شکستن دست بہار (کہ وصفش در شمارہ پیش گذشت) وچکامہ سرائی و اظہار تأسف چند شاعر دیگر در این خصوص بہ پیروی از ادیب الممالک ، از آنجملہ قصیدہ میرزا نصرالہ خان صبوری کہ چند بیت آن ذیلًا نقل میشود :

بباغ صفحہ ، گلستان ولالہ زار آورد	بخست دستی کز خامہ نو بہار آورد
درخت طوبی زاوراق و شاخسار آورد	بخست دستی کش دست پیچ و ساعد ہند
کہ طوس و مجلس از رایش افتخار آورد	وکیل مجلس شورای ملی از در طوس
دو بارہ دست یداللہیش بکار آورد	سپہر دست ترا چندی ار ، ز کار انداخت

و قصیدہ مجدد الاسلام کرمانی شامل ابیاتی مانند ایبات زیرین :

کہ آب رفته گل را بجویبار آورد	ہزار شکر پس از دی جهان بہار آورد
خزان نمود و بما حال احتضار آورد بہار فصلی ما را ز جنگ بین ملل
شکست دست و فکندش ز پای وزار آورد ..	بہار فضلی ما را حوادث ایام

حقیقت دیگری را (با صرف نظر از اینکه آن قصائد از لحاظ هنری ہمسنگ و ہمقدر نیستند و منظور ما نیز در این جا سنجش ارزش ادبی آنها نیست) باز گو میکند: در آن زمان کہ مسلماً مانند ہر زمان دیگر عرصہ خود نمائی بعضی از فضائل و رذائل اخلاقی بود۔ ہنوز سرآمدی بحق در سخنوری و کارآمدی در پهنہ سیاست چنان منزلت و قدر و قیمتی داشت کہ بخودی خود موجب تکریم و احترام و تجلیل و نسبت بہ مرد سخنور و سیاست پیشہ حق گو (و یا لاقول حق بجانب) میشد، و تحمل شدائدی در این راہ از قبیل تبعید و توقیف و نظائر آنها با وجود بہرہ مندی ہنرمند از تشویق و حق شناسی مردم و روشنفکران بوسائل مختلف (مانند انتخاب مکرر بہار از خراسان بنمایندگی با وجود مخالفت های شدیدی کہ از اطراف و جوانب با او میشد) و بالاخرہ یک سانحہ اتفاقی مانند شکستن دست یک شاعر موجدہ در یک سفر ضمن ہمگامی با چند نفر کہ بدرستی معلوم نبود آیا منظور ہمہ آنها از مہاجرت - مثل بہار و چند تن دیگر - واقعاً خدمت بکشور است یا پیش بردن مقاصدی دیگر ، یک واقعہ تاریخی در کارنامہ حیات اجتماعی کشور بشمار می آمد و شاید بیشتر بہمبن علت اجتماعی موضوع بحث محافل و مجالس میشد . من دورہ های روزنامہ های آن زمان را در اختیار ندارم ولی با احتمال قوی ہمین خبر شکستن دست بہار با آب و تاب و ابراز تأثر در اکثر جراید آن

روز و حتی شاید در جرائدی که از لحاظ مشرب سیاسی هواخواه بهار نبوده اند درج شده و اگر هم درج نشده یا باختصار چاپ شده لااقل تحت الشعاع اخبار مبتذل دیگری قرار نگرفته است (فرضاً مانند اخبار و عکس و تفصیلات گشایش فلان جوچه کبابی، یا بازدید فلان مدیر کل از فلان فروشگاه درجه سوم، یا وضع استراحت و هواخوری و چپق کشی فلان خادم ملک و ملت در یکی از خانه‌های بسیار محقر (!) و اجاره‌ای کناره دریاچه خزر (به بخشید دریای خزر) در حال لذت بردن از آخرین رومان پلیسی تألیف تازه بدوران رسیده ترین نویسندگان پیشتاز رومانهای جنائی در یکی از دور افتاده ترین کشورهای عقب مانده جهان (!) و مثلاً در کشوری که بقول ظریفی، با بوق و کرنا خیر فرستادن چند سفینه فضائی را بکره ماه با کتاف دنیا فرستاد ولی خبر نویسان جراید و گویندگان رادیوها و تلویزیونهایش از فرط کوتاه نظری و بغض و حسد و حق کشی خبر جشن نصب تاکسی متر را در چند تاکسی شکسته تهران و نطق غرور آمیز بعضی از رجال آینده نگر و چاره گر و بلند پرواز و بصیر و خبیر و همه چیز خوان و همه چیز دان ما را در باره اهمیت اقتصادی و اجتماعی و روانی و درمانی نصب چنان تاکسی مترهایی در چنان تاکسی‌ها در هیچکدام از جرائد مادی و مزدور مغرب زمین منتشر و منعکس نکردند - تا کور شود هر آنکه نتواند دید! در صورتی که اگر امروز سخنوری اصیل یا هنرمندی بلند پایه (البته منظورم هنرمندان و سخنوران وارداتی نیستند) در اوضاع و احوالی کمابیش شبیه آنچه گفته شد آسیبی بدنی یا چشم زخمی اجتماعی ببیند یا حتی جان بجان آفرین تسلیم کند یا اصلاً هنردستان و هنرمندان - ناچهره سد به مدعیان هنردوستی و هنرمندی - نامی از او و بخاطر هنر او، نمی برند و یا اگر ببرند بیشتر بملاحظه اوضاع و احوال و نفع و ضررهای مسلم یا محتمل است. البته گاهی هنگام وفات این قبیل اشخاص مانند اکثر درگذشتگان خصوصاً اگر بازماندگان یا آشنایان با نفوذی داشته باشند ممکن است اعلانات گوناگون ترحیم و تسلیت و امضاهای آشنا یا نا آشنا چند ستون از روزنامه‌ها را (با پرداخت مبالغ زیادی بابت قیمت اعلان) پر کند، و شاید روزنامه‌های ما از این حیث در رکورد های جهانی را شکسته باشند؛ اما بامختصر تأملی معلوم میشود که برگزاری اینگونه مجالس ترحیم و تذکر مخصوصاً آگهی‌های تبلیغاتی مربوط بآنها (که مسلماً از طرف بعضی از جرائد بوسائل مستقیم و غیر مستقیم ترویج و تشویق میشود) بیشتر جنبه خودنمایی یا اظهار وجود و یا مجامله و خوشامدگویی نسبت به چند تن از ارباب نفوذ و صاحبان مقامات و مشاغل مهمی دارد که امضاء و عنوان خود را بمناسبت یا بی‌مناسبت پای اغلب اعلانات ترحیم میگذارند و بمنظور دوست یابی یا رقابت و همچشمی با یکدیگر مخصوصاً از حیث تقدم و تأخر درج امضاء و عنوان در اعلان، فیض تسلیت‌های بیدریغ خود را مانند حلوا ی رغائب نصیب هر خانواده داغ دیده‌ای میکنند و البته در این داد و ستد اجتماعی کاری بکار هنرمند خرقه تهی کرده (وجه بسا تهیدست و تنگدست و ملول و مکدر از جهان و از ناسپاسی‌های نزدیکان و دوران رفته) ندارند. نا گفته نماند که در این خشکسال انحطاط اخلاقی این مقدار قدردانی آمیخته به تظاهر و ریاهم مغنم است و هنوز جای شکر باقی است.

پیش از آنکه تهدید اشغال تهران از طرف سربازان روسیه تزاری و احتمال آمدن آنها بیابخت از قزوین و علل دیگر واقعه مهاجرت را پیش بیاورد بهار در روزنامه نو بهار

مقالاتی تند بمنظور انتقاد از رفتار روسها در ایران نوشت . از آنجمله بود مقاله‌ای بعنوان «دشمن حمله کرد» . بدین سبب «پس از بازگشتش از قم حکومت وقت وی را با دست‌شکسته بخراسان و از آنجا به شهر بجنورد تبعید کرد» . ۱

بهار در انتخابات دوره چهارم مجلس شورای ملی از همان شهر بنمایندگی انتخاب شد و بتهران برگشت و روزنامه نو بهار را که جنبه سیاسی و ادبی داشت از نو در تهران منتشر ساخت .

وی در یازدهم دی ماه ۱۲۹۴ خ (مطابق غره ربیع الاول ۱۳۳۴ ق) انجمنی مرکب از جوانانی مستعد و دانشمند و پرشور که اهل ذوق و ادب و شاعر یا نویسنده و بعضی از آنها آشنایک یا چند زبان خارجی (فرانسه - روسی - آلمانی - انگلیسی - ترکی عثمانی و غیره) بودند و همگی نیت خدمتی بی‌مزد و منت به ادب و شعر فارسی داشتند تشکیل داد . اشخاصی که ذیلاً بترتیب حروف الفباء نام می‌برم (و تا آنجا که توانسته‌ام کسب اطلاع کنم توضیحاتی نیز در خصوص وضع تحصیلی و اجتماعی و سوابق آنان در آن زمان میدهم) از اعضاء آن انجمن بوده‌اند . ۲

۱ - اقبال آشتیانی * (عباس) فارغ‌التحصیل دبیرستان دارالفنون (امیر کبیر کنونی) و دبیر آن دبیرستان - نویسنده و مورخ .

۲ - الفت (ابراهیم) شاعر .

۳ - بزرگ‌نیا (صدرالتجار) شاعر و از معاریف خراسان .

۴ - بهار * (محمدتقی ملک الشعراء) نماینده خراسان در مجلس شورای ملی - مدیر روزنامه نو بهار - شاعر و نویسنده .

۵ - تیمورتاش * عبدالحسین خان ، فارغ‌التحصیل از دانشکده نظامی روسیه - نویسنده و مترجم - نماینده خراسان در مجلس شوری .

۶ - حسایی نویسنده ، شاگرد یا فارغ‌التحصیل مدرسه علوم سیاسی که گوید در آن زمان برنامه‌ای در حدود دبیرستان داشت ولی معلومات اکثر فارغ‌التحصیلان آن مخصوصاً در زبان و ادبیات فارسی و خارجی از معلومات اغلب لیسانسیه‌های امر روزی، بیشتر بود .

۱ - این عبارت عیناً از مقدمه دیوان مرحوم بهار نقل شده است . غ . رعدی .
۲ - ازدو دوست بزرگوار (آقای سیدرضاهنری قاضی عالمقام و بازنشسته و آقای یحیی ریحان شاعر و نویسنده پاکدل معاصر که هر دو در جوانی از اعضاء انجمن دانشکده بوده‌اند و قسمتی از اطلاعات مندرج در این شماره در باره اعضاء دانشکده مستفاد از اظهارات ایشان است) سپاسگزارم . با این وصف چون میدانم که هنوز اطلاعات من در باره اعضاء انجمن دانشکده کامل نیست هر گونه توضیحی که بمنظور تکمیل یا تصحیح آنها از طرف آقایان مذکور یا سایر ارباب اطلاع برسد موجب امتنان خواهد بود .

* - در این فهرست مقابل اسامی افرادی که در گذشته‌اند و من از وفات آنها اطلاع دارم علامت * گذاشته شده است .



از راست به چپ ردیف بالا: رشید یاسمی - سید نفیسی - میرزا ابوتراب عرفان - ملک الشعرای بهار - افسر - ذره - احمد مقبلی - علی اشرف خان .

ردیف پایین : یحیی ریحان - شریف منصور - سیدرضا هنری - محمد علی نبوی - امیری - الفت - دیده بان .
 (این اسامی در ذیل عکس به خط آقای ریحان است)

۷ - ذره (*؟) (سید ابوالقاسم) شاعر .

۸ - رشید یاسمی * کرمانشاهی (غلامرضا - رشیدالسلطان) فارغ التحصیل مدرسه سن لوئی - کارمند دولت - شاعر - نویسنده - مترجم .

۹ - ریحان (یحیی) نویسنده - آشنا بزبان فرانسه - شاعر - (که در بعضی از جراید آن زمان خصوصاً نوبهار مقالات و اشعاری بقلم او منتشر میشد . و سپس صاحب امتیاز و مدیر روزنامه ای بنام گل زرد شد .) این روزنامه - باظهار آقای ریحان دو سال مرتباً پیش از ۱۳۰۰ خ و در حدود دو دوره بطور غیر مرتب پس از ۱۳۰۰ خ . منتشر شد .

۱۰ - عرفان (ابوتراب) ادیب .

۱۱ - نجات (محمد) ادیب .

۱۲ - نفیسی * (سعید) کارمند دولت - معلم - نویسنده - مترجم آثار ادبی از زبان فرانسه (مرحوم سعید نفیسی زبان و ادبیات فرانسه را در فرنگستان فرا گرفته بود)

۱۳ - واله (*؟) (میرزا محمدعلی) شاعر .

۱۴ - هنری (سیدرضا) فارغ التحصیل دارالفنون - آشنا بزبان و ادبیات آلمانی .

چندتن از رجال فاضل و ادب دوست نیز خاصه بعضی از نمایندگان جوان مجلس شورای ملی و مدیران روزنامه ها و کارمندان دولت در آن روزگار ، که با ادبیات فارسی یا خارجی کها بیش سروکاری داشتند عضو آن انجمن بودند یا بسا اعضاء انجمن همکاری میکردند مانند :

آصف الممالک کرمانی نماینده مجلس شورای ملی از کرمان - شاعر - خطاط .

افسر * (شاهزاده محمد هاشم میرزا - شیخ رئیس) نماینده مجلس از خراسان - شاعر و ادیب .

بختیاری (غلامرضا - اقبال السلطان) فرزند سردار جنگ بختیاری که در اروپا

تحصیلاتی کرده بود و در آن ایام فرماندار یکی از نقاط مجاور اصفهان بود .

مرآت کرمانشاهی (مرآت السلطان) ادیب - شاعر - نماینده مجلس از کرمانشاه .

(پدرزن مرحوم رشید یاسمی)

بعضی از سخنوران و نویسندگان و همچنین افرادی از جوانهای تحصیل کرده آن زمان خصوصاً

چند نفر از شاگردان یا فارغ التحصیلهای مدرسه علوم سیاسی که علاوه بردارای بودن اطلاعات و

معلوماتی در رشته های علمی یا ادبی تقریباً همگی زبان فارسی را خوب فرا گرفته بودند و غالباً

یکی از زبانهای خارجی بحدی آشنائی داشتند که بتوانند يك اثر ادبی یا علمی را بفارسی

صحیح و ساده ترجمه کنند با آنکه رسماً عضویت انجمن مذکور را نداشتند در جلسات آن

شرکت میکردند یا آثار خود مخصوصاً ترجمه هائی را که در مباحث علمی یا ادبی از زبانهای

خارجی کرده بودند در مجله ای که چندی بعد از طرف انجمن تأسیس شد بچاپ میرساندند

از قبیل :

انتظام (سید عبدالله) فارغ التحصیل مدرسه علوم سیاسی (وزیر امور خارجه - و مدیر

عامل شرکت ملی نفت در فاصله سالهای ۱۳۳۳ و ۱۳۴۲ خ)

ایرج میرزا * (جلال الممالک) کارمند دولت - شاعر - آشنا بزبان فرانسه .

امیری (حبیب الله) شاگرد مدرسه علوم سیاسی .

بنی آدم (حسنعلی - شریف السلطنه) شاگرد مدرسه علوم سیاسی.

خامنه‌ای * (جعفر) از بازرگانان تبریز - شاعر - آشنا به زبان و ادبیات درسی -
دیده بان (عبدالله) شاگرد مدرسه علوم سیاسی - (گویا بعداً با آمریکا رفتند و فعلاً بکار
 های کشاورزی مشغولند).

شریف (علی اصغر) فارغ التحصیل مدرسه علوم سیاسی . (بعدها مستشار دیوان کشور
 شدند و حالا بازنشسته شده)

صبا * (علیرضا) کارمند دولت - شاعر.

کمالی * (حیدرعلی) از مردم اصفهان - بازرگان - شاعر.

مقبیل (احمد رخشان) فارغ التحصیل مدرسه علوم سیاسی . (دوره سوم بوزارت رسید).

این انجمن در اوائل سال ۱۳۳۵ ق (پائیز ۱۲۹۵ خ) نام **دانشکده** بخود گرفت
 و پس از یکسال و اندی (در اردی بهشت ۱۲۹۷ خ مطابق قسمتی از رمضان و قسمتی از شعبان
 ۱۳۳۶ ق) با نداشتن وسائل و اسباب مادی کافی ماهنامه‌ای که ناشر افکار و آثار و ترجمه‌های
 اعضاء انجمن بود بهمان نام **دانشکده** و بمدیریت ملک الشعراء بهار در تهران منتشر ساخت
 از مجله دانشکده جمعاً **۱۴** شماره از اردی بهشت ۱۲۹۷ تا اردی بهشت ۱۲۹۸ خ - در
چاپخانه تهران طبع شده است .

ماهنامه دانشکده بعد از مجله **بهار** که بسرپرستی مرحوم **یوسف اعتصامی** (اعتصام
 الملك) پدر شاعره نامی شادروان **پروین اعتصامی** در تهران بچاپ میرسد مهم ترین
 مجله ادبی به زبان پارسی در اوائل مشروطیت بود و هنگامی که ملک الشعراء بهار شروع
 بنشر **دانشکده** کرد دوران عمر دوره اول مجله بهار اعتصام الملك پایان گرفته بوده است .
 ملک الشعراء در همین باب و در سرمقاله‌ای که تحت عنوان **یکسال تمام** در شماره ۱۲
 مجله دانشکده مورخ اول اردی بهشت ۱۲۹۸ نگاشته می گوید :

دوازدهمین شماره مجله دانشکده منتشر شد . نتیجه فکر و مساعی جوانان ادیب
 و نوخاستگان عالم ادب با بی‌اسبابی تمام و نداشتن مجال و اشتغال به تحصیلات
 و امتحان‌های سالیانه ، باز با بهترین طرز وجودی ترین اسلوبی در نمرات دوازده
 گانه مجله منعکس و بارباب ذوق اهداء گردید مجله دانشکده دومین
 مجله ادبی است که با يك روح جوان و با رنگ و بوی ادبیات جدید در عالم
 ادبیات جلوه گر شده است .

۱ - **مجله بهار** دو دوره است : دوره اول از ربیع الثانی ۱۳۲۸ تا ۲۵ ذی قعدة
 ۱۳۲۹ (از اواخر اسفند ۱۲۸۸ و قسمتی از فروردین ۱۲۸۹ تا اواخر مهر ۱۲۹۰ خ .)
 که در مدت ۱۹ ماه دوازده شماره منتشر شد . دوره دوم پس از ده سال ، از شعبان
 ۱۳۳۹ (اواخر اسفند ۱۲۹۹ و قسمتی از فروردین ۱۳۰۰ خورشیدی) در مدت یکسال مرتباً **۱۴**
 شماره انتشار یافت . (نقل به معنی از تاریخ جراید و مجلات ایران) - اعتصام الملك مدیر و
 نویسنده مجله بهار شب یکشنبه ۱۲ دی ماه ۱۳۱۶ شمسی وفات یافت . (نقل از یادداشت‌های
 مرحوم قزوینی در مجله یادگار) **مجله یغما** -

مجله ما در عالم فضیلت تقدم مرهون مجله بهار اثر فاضل دانشمند اعتصام الملك است که گذشته از منفرد بودن مجله مزبور در محیط تقدم ، يك دريچه مخصوصی را از بوستان ادبیات جدیده بروی عالم ایرانیت گشوده و مثل هر گل نوری که قبل از فصل بهار بشکفت فقط خیر روح بخشی از وصول فروردین داده و خود بزودی محو گردیده ، ولی اثری در گلگشت حقیقی ادبیات با تقدیر بشارتش باقی ماند .

مجله بهار پیشاهنگ گل‌های ادبی ما بوده ، وما نیز در همان محیط سرد و در پایان همان زمستان بی‌اسبابی ، خبر دمیدن يك نوبهار پر گل‌تری را در ادبیات آینده ایران داده و امیدواریم این ثبات و امیدما درهای موقیت را رفته رفته بروی ما گشاده و همان‌طور که مژده سپری شدن زمستان جمودت (کذا) و خمودت (کذا) را بنوبه خود و به نیابت پیشقدمان متجدد خویش به هموطنان داده‌ایم همان‌طور هم در وصول فروردین کمال و نوبهار جلال و جمال خود به نفسه جشن گرفته عیدی تقدیر و تشویق را از قردانان وطن دریافت داریم . پیشقدم ما مجله بهار در پایان سال خود که متأسفانه پایان مساعی و نشاط او بود نوشت : «يك گل بهار نمیشود» ولی ما بهموطنان خود مژده میدهم که يك گل می‌توان نزدیکی بهار را تعیین کرد (نقل عبارات ملك الشعراء بهار در این جا پایان می‌رسد).

نقل این چند جمله از سرمقاله مرحوم بهار باین منظور نیست که از شیوه نگارش او در آن زمان نمونه‌ای بنظر خوانندگان مجله یغما برسد و اگر چنین قصدی داشته باشم سزاوار است از همسان مجله یا روزنامه نوبهار آن زمان مقالاتی از ملك الشعراء که در نوشتن آنها خصوصاً از لحاظ انتخاب کلمات و تنظیم عبارات دقت بیشتری بکار برده است انتخاب و استخراج شود و شاید در موقع خود اگر مناسبت مقام اقتضا کند که اشاره‌ای بمقالات بهار در خصوص شعر بشود قسمت‌هایی از آن نوع مقالات را در این شماره یا شماره‌های آینده نقل کنم. من در اینجا از نقل عباراتی از مقاله یکسال تمام چند منظور دیگر دارم :

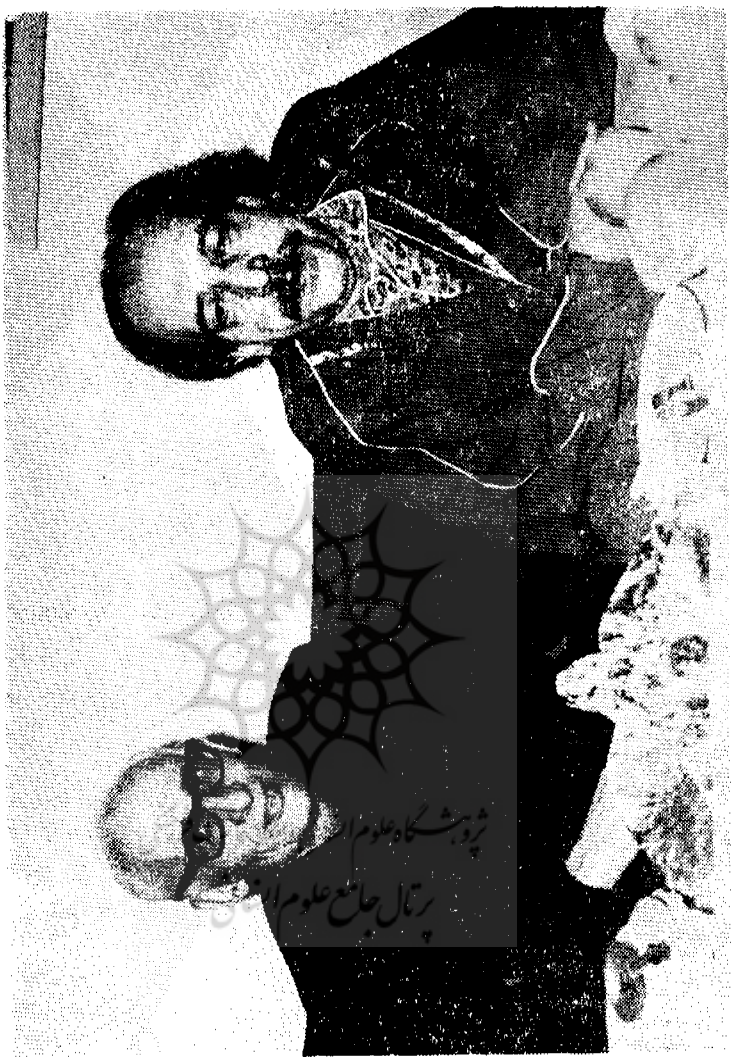
اولین منظورم یادآوری این نکته است که بتصدیق شادروان ملك الشعراء بهار مجله بهار مرحوم یوسف اعتصام الملك علاوه بر فضیلت تقدم در تاریخ ادب معاصر ایران از حیث تأثیر در اذهان جوانان و آشنا ساختن آنها به شاهکارهای ادبیات خارجی بوسیله ترجمه‌های شیوا و رسا و بلبل دیگر که فعلاً مجال شرح آنها نیست مقام الائی دارد . من متأسفانه در این موقع که این یادداشت‌ها را با شتاب زدگی می‌نویسم دوره مجله بهار و حتی يك شماره از آن را در اختیار ندارم و تنها چند صفحه از ترجمه‌های اعتصام الملك از آثار مختلف نویسندگان خارجی که در مجموعه منتخبات آثار (تألیف مرحوم محمدضیاء هشرودی بسال ۱۳۴۲ ق) نقل و درج شده است در دسترس می‌باشد ولی بخوبی بخاطر دارم که در حدود چهل و چند سال پیش که هنگام تحصیل در دبیرستان محمدیه تبریز (دبیرستان فردوسی

امروزه؟) بعضی از شماره‌های آن مجله کمیاب را در قرائت‌خانه تربیت تهریز میخواندم با آنکه در آن زمان از زبان و ادبیات فارسی و خارجی کمتر از حالا بهره داشتم و نشرشوا و فسیح و ساده را از نشر سست و بی‌مایه و نادرست بخوبی تشخیص نمی‌دادم قرائت مندرجات **مجله بهار** خصوصاً ترجمه‌هایی از شاهکارهای خارجی بقلم اعتصام‌الملک یکی از بزرگترین لذت‌های من بود زیرا گذشته از آنکه هر ورقی از آن ترجمه‌ها من و بعضی از هم‌درسان و همسالان مرا با شرح

۱- مؤسس این قرائت‌خانه مرحوم **محمدعلی تربیت** (برادر شادروان علی‌محمد خان تربیت که در اوائل مشروطیت در کشمکش دو حزب دموکرات و اعتدالی کشته شد) کتابشناس مشهور و مؤلف کتاب **دانشمندان آذربایجان** بود که پیش از آنکه بنمایندگی مجلس شورای ملی و سپس به شهرداری تبریز انتخاب شود چند سال ریاست اداره معارف و اوقاف (اداره فرهنگ بعدی و مدیریت کل آموزش و مدیریت کل فرهنگ و هنر و اداره (کل) اوقاف فعلی) آذربایجان شرقی و غربی را به‌عهده داشت . مرحوم محمدعلی تربیت در تأسیس و توسعه قرائت‌خانه مذکور از مساعدتهای مالی و فنی و معنوی جمعی از ادب‌دوستان و روشنفکران و دانشمندان آذربایجان از قبیل مرحوم **اسمعیل امیر خیزی** متخلص به **هنر** (مدیر دبیرستان محمدیه تبریز که از احرار و اختیار و ادباء آن سرزمین بود و علاوه بر چند تألیف در باره ادبیات و تاریخ شعراء و غیره کتابی دارد بنام **قیام آذربایجان و ستارخان** که جلد دوم آن بسال ۱۳۳۹ خ در تهران چاپ شده . تعدادی از اشعار او در مجله ارمنان و سفینه جناب محمود فرخ خراسانی بطبع رسیده است . امیر خیزی در فاصله ۱۳۱۲ و ۱۳۳۰ خ مدیر کل فرهنگ آذربایجان و رئیس دبیرستان امیر کبیر دارالفنون سابق شد و دوران بازنشستگی را با تنها عایدی یعنی نهصد و چند تومان حقوق تقاعد با تنگدستی تمام در تهران بپایان رساند و دو سه سال پیش پس از قریب شصت سال خدمت بفرهنگ کشور در حالی که سنین عمرش به صد می‌رسید و درگیر و دار قرض و تهیدستی به بستر بیماری افتاده بود در گذشت و مقداری از مخارج معالجه‌اش از فروش کتابخانه نفیس او به مجلس سنا تأمین شد و بمجرد فوتش طلبکاران درصدد برآمدند که خانواده او را از منزل کوچکی در خیابان امیریه سابق که در گرو انصاف آنان بود برانند و کوشش‌های فردی و جمعی چندتن از دوستان و اراکین و هم‌زمان و همکاران و شاگردان شاغل و غیر شاغل و دست‌اندرکار (۱) یا بیکار آن مرد آزاده و دانشمند و میهن‌پرست جهت پرداخت اصل و فرع وام او به رباخواران از محل اعتبارات بی‌حد و حساب متعدد و متنوع که در اختیار امناء دانش‌پرور و خادم نوازلک و ملت و مبارزان با افراط و فساد است بجائی نرسید و این واقعه مانند هزاران واقعه دیگر در کارنامه خدمت بدستگاه تعلیماتی کشور با خطوط زرین ثبت شد: (۱) . و مرحوم **حاج حسین نججویانی** بازرگان روشنفکر و کتاب‌دوست و کتاب‌خوان و نیکوکار (برعکس بعضی از کتاب‌بازان تاحرپیشه) و مرحوم **ذکاءالدوله تبریزی** (که نام و نام خانوادگی‌اش بیخاطرم نیست و گویا مدتی سرپرست ۰۰۰۰ معارف آذربایجان بوده و در ازاء این خدمت نه تنها پولی نمی‌گرفته و بلکه از عواید خود کمک‌ها بفرهنگ تبریز می‌کرده است ، و امثال آنها استفاده‌های شایان کرد و آن قرائت‌خانه بزودی دارای کتابخانه‌ای نسبتاً مهم شامل چند هزار جلد کتب اهدائی

نمونه هائی از آثار یکی از نویسندگان نامی مغرب زمین آشنا میکرد برای ما ها (که یا معلم انشاء واجد شرایط نداشتیم و یا اگر داشتیم بتفاوت سلیقه و مطابق ذوق و پسند شخصی خود گاهی ما را به منلق نویسی و عبارت پردازی و بقول خودشان به اقتضای سبک و صافی الحضره یا دره نادری و زمانی به پیروی از شیوه چند نویسنده (مانند مرحوم تقی رفعت و همکاران و شاگردان او که در پارهای از جراید آن روز آذربایجان مانند روزنامه تجدد و آزادستان که خود آنها هم درصدد تقلید ناقصی از نویسندگان مقلد و متجدد ترکیه آن زمان بودند) تشویق میکردند درسی و سرمشقی از آئین نگارش فارسی نیز میداد. ناتمام

نخبه و مفید (نه بنجل) و مجموعه هائی از جراید و مجلات آن زمان گردید . از همه روزنامه های مهم پایتخت يك شماره برایگان بآن مؤسسه می رسید . فعلا نمی دانم آیا نام آن قرائت خانه چنانکه مرسوم زمان است تغییر یافته یا هنوز تصادفاً بنام مؤسس خود دائر است ولی شنیده ام که کتابخانه آن بسا ختمان مفصل تر و جدیدتری انتقال یافته است . در هر حال امیدوارم در حال حاضر توسعه ظاهری آن از حیث بنا و عده اطاقها و کارمندان و غیره با افزایش نسبی عده کتب و عده خوانندگان و مراجعه کنندگان هماهنگ باشد. در فاصله سالهای ۱۳۰۰ و ۱۳۰۶ خ. آن کتابخانه شاید در حدود هشت هزار جلد کتاب چاپی و خطی داشت و دارای مکان بسیار محقری بود از توابع عمارت مخروبه دبیرستان محمدیه تبریز و مکان مذکور جمعاً شامل يك مخزن و يك اتاق قرائت خانه بود دارای چند میز و صندلی ساده برای استفاده خوانندگان کتب و روزنامه ها . دستگاه اداری و فنی و مالی آن منحصرأ بوسیله يك کتابدار امین و علاقه مند و وظیفه شناس و زحمت کش بنام علی اصغر (یا علی اکبر) صمیمی اداره میشد که حقوقش از حقوق و مزایای يك آموزگار تجاوز نمی کرد و او علاوه بر صاحب جمعی و کتابداری نظافت و آب پاشی کتابخانه و اطراف کتابخانه را هم با شوق کامل شخصاً انجام می داد. اغاق قرائت خانه که تقریباً چهل صندلی چوبی داشت از ساعت ۸ صبح تا ۸ بعد از ظهر لحظه ای از مراجعین خالی نمی ماند و در ساعات آخر روز یعنی در فاصله ساعت ۵ و ۸ بعد از ظهر بیش از نصف مراجعه کنندگان از دانش آموزان دبیرستان محمدیه بودند !



این عکس را کہ از فریدون توللی پوڈ کٹر زیدی آدرخشی در شیراز برداشته ام به دوستداران شمران دو تقدیم می شود .
(سفر نوروز ۱۳۴۸ - ایرج افشار)